



## مخالفت مولانا با عقل افسانه است و هیچ نسبتی با واقعیت ندارد/ مسئولان نخبگان فرهنگی را دریابند

دکتر سیدسلیمان صفوی با بیان اینکه مخالفان مولانا انواع اشکالات را بیان اینکه مطالبی که مولانا راجع به عقل گفته بسیار دقیق‌تر و جزئی‌تر از مطالبی است ...

سیدسلیمان صفوی در گفتگو با مهر:

مخالفت مولانا با عقل افسانه است و هیچ نسبتی با واقعیت ندارد/ مسئولان نخبگان فرهنگی را دریابند  
دکتر سیدسلیمان صفوی با بیان اینکه مخالفان مولانا انواع اشکالات را بیان اینکه مطالبی که مولانا راجع به عقل گفته بسیار دقیق‌تر و جزئی‌تر از مطالبی است که فیلسوفان عقل‌گرای ما گفته اند، گفت: مولانا بیش از چهارده نوع عقل را جداسازی و بحث کرده و خصوصیات هر کدام را بیان کرده است. بنابراین مخالفت مولانا با عقل افسانه است و هیچ نسبتی با واقعیت ندارد. کسانی که می‌گویند مولانا مخالف عقل است پوزیتیویست هستند. به گزارش خبرنگار مهر، مولانا از جمله اندیشمندان مشهور ایرانی است که در دهه اخیر مورد توجه بیشتری در غرب قرار گرفته است. این اقبال به مولانا در صورتی است که در داخل کشور توسط اندیشمندان مختلف دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به مولانا وجود دارد. در گفتگو با دکتر سید سلیمان صفوی، رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن، مدیر مرکز بین‌المللی مطالعات صلح و سردبیر نشریه Transcendent Philosophy Journal که از مولوی شناسان برجسته ایران است که در باب تفسیر مثنوی دارای نظریه جدیدی است به گفتگو نشستیم که اکنون از نظر شما می‌گذرد. دکتر صفوی کتابهای مختلفی به زبان انگلیسی و فارسی در مورد مولانا دارد.

\*مولانا در میان اندیشمندان و شخصیت‌های علمی و فرهنگی جهان چه جایگاه و رتبه ای دارد؟

حضرت مولانا جلال‌الدین بلخی خراسانی، مهمترین و معروف‌ترین اندیشمند جهان اسلام و ایران است که در غرب مطرح و مشهور است. مطرح شدن مولانا هم در بخشی از محافل آکادمیک، هم در بخشی از طبقه نخبگان و هم نزد بخشی از هنرمندان آنجاست و عده زیادی از مردم طبقه متوسط هم مولانا را می‌شناسند.

بیشتر شناخت غربیها خصوصا انگلیسی‌ها از مولانا از قرن نوزدهم به بعد است. در انگلستان #171؛ ررد هاوس؛ و #171؛ ادوارد هنری وینفیلد؛ به ترجمه بخش‌های از مثنوی پرداختند و بعد هم #171؛ نیکلسون؛ و #171؛ ادوارد ویلسون؛ و ... در قرن بیستم این کارها را ادامه دادند و این روند هم همچنان ادامه دارد و اسباب ترویج عظیم شعر مولانا به خصوص در آمریکا شد. اکنون مثنوی شناسی در دانشگاه‌های آمریکا، انگلستان، ایتالیا، فرانسه، آلمان و ... بسیار مطرح است و هیچ کدامیک از متفکران ما چنین اقبالی را ندارند.

\*به نظر شما برداشتهای طیف‌های مختلفی که شما فرمودید یکسان است یا برداشت متفاوتی دارند؟

برداشت غالب طبقه متخصص غرب این است که مولانا یک شاعر عارف مسلمان است. خیلی کم هستند کسانی که بخواهند مولانا را از اسلام جدا کنند، اگر هم چنین اعتقادی مطرح شود به عنوان گفتمان جدی مطرح نیست. گفتمان جدی که درباره مولانا در سطح محافل آکادمیک مطرح است این است که مولانا شاعر عارف مسلمان است و جنبه عرفانی آن بر جنبه شعری‌اش غلبه دارد.

\*علت توجه غربیها به مولانا چیست، پیام مولانا به انسان معاصر چیست؟

مولانا از این جهت در غرب مطرح است که اسلام معنوی و رحمانی را معرفی کرده است. غرب با بحران معنویت روبروست و پیام مولانا را به عنوان شفای درد خودش دیده است. امروز پیام مولانا شفای درد انسان بحران زده جهان غرب است و این علت رشد پیام مولانا در غرب است.

\*چون مقبره مولانا در ترکیه است، ترکیه از این فرصت استفاده کرده و دانشگاه و مرکز تحقیقات و فضای توریستی در آنجا ایجاد کرده است و به شکلی مولانا را از فرهنگ ایران مصادره کرده است. به شکلهای دیگری دیگر کشورهای مدعی برخی دیگر از اندیشمندان ما هستند. برعکس ما آنچنان که باید و شاید به این موضوع نپرداختیم. به نظر شما در این زمینه چه کارهایی باید انجام دهیم؟

ما نمی‌توانیم ترکیه را محکوم کنیم برای اینکه قدر مولانا را می‌داند و مولانا را معرفی می‌کند و هر ساله به مدت هفت روز در کنار

آرامگاه مولانا مراسم بزرگداشت او را برگزار می کند و آکادمی مطالعات مولاناشناسی و خانه مولانا راه اندازی کرده است. ما باید خودمان را محکوم کنیم که قدر مولانا که ایرانی است و همه کتابهایش به زبان فارسی است را ندانستیم و به خاطر کم کاری ما، ترکیه آنرا مصادره کرده است و در جهان بیرون از ایران به خاطر تبلیغات گسترده ای که انجام داده است برخی فکر می کنند که اصلا مولانا، ترک است. اصلا افکار عمومی نمی داند که کتابهایش به زبان فارسی نوشته شده است، حتی در خود ترکیه برخی از مردم نمی دانند که کتابهایش به زبان فارسی نوشته شده است! چرا وضعیت این گونه است؟! به خاطر اینکه ما کار نکردیم. ترک ها هر سال به مدت یک هفته برنامه هایی به مناسبت بزرگداشت مولانا برگزار می کنند در مقابل ما چه کارهایی انجام دادیم. ما خانه مولانا ایجاد کردیم؟! نه تنها برای مولانا برای حافظ، سعدی، باباطاهر، بایزید بسطامی، ابوسعید ابی الخیر و ...؛ برای دیگر عرفا و فیلسوفان و دانشمندان خود کاری کردیم؟! نه! کاری انجام ندادیم. کاری انجام ندادیم که هیچ، به برخی از آنها حمله می شود و مورد تفسیق و تکفیر قرار می گیرند. وقتی اینها را تکفیر و تفسیق می کنند نسل جوان هم رغبتی به مطالعه آثار و شناختن اینها نخواهد داشت و بنابراین به دنبال شعر و آواز غربی ها می رود. چرا جوانهای ما به دنبال شعرهای سکولار غربیها می رود؟، چون برخی اجازه نمی دهند شعر باباطاهر، حافظ و سعدی و ... مطرح شود.

من امیدوارم آقای دکتر نجفی که اخیرا رئیس سازمان میراث فرهنگی شده، تحول اساسی در سازمان میراث فرهنگی ایجاد کند و اولویت اول را به این بدهد که مراسم سالیانه برای بزرگداشت شخصیت های مهم عرفانی، فلسفی و شاعران ما که میراث جهانی ما هستند برگزار شود.

امسال هفتصدمین سالگرد رحلت شیخ صفی الدین اردبیلی است که بنیانگذار ایران جدید است. متولیان فرهنگی در این باره چه کارهایی انجام دادند؟! ما خودمان درگیر این ماجرا هستیم ولی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان میراث فرهنگی در این رابطه هیچ کاری انجام ندادند. هر بار که به ایران می آیم باید جلساتی تشکیل دهم و این نهادها را مجبور به همکاری کنم. سازمانهای مربوطه چرا اقدامی در این زمینه نمی کنند! آقای دکتر نجفی و آقای جنتی که در این رابطه مسئولیت دارند و هر دو نفر آنها افراد لایقی هستند و جهان امروز را می شناسند باید اولویت بدهند. با مطرح کردن اندیشمندان جهانی مثل حافظ، سعدی، مولوی ... فضا عوض می شود.

فردوسی، مهمترین شاعر ماست. قبل از انقلاب برای فردوسی چه کارهایی انجام شده و بعد از انقلاب چه کارهایی انجام شده است؟ حقیقتا باید این امر بررسی شود. اخیرا آرامگاه فردوسی را از نزدیک دیدم، در حاشیه آرامگاه دست فروشهایی هستند که کالاهایی را می فروشند و آشغال در آنجا می ریزند. آرامگاه فردوسی را با پانتئون پاریس مقایسه کنید که ویکتور هوگو و دیگر مفاخر فرانسه در آنجا مدفون هستند. واقعا شرم آور است! بنابراین امیدوارم متولیان فرهنگی جدید در دولت اعتدال فکری بکنند و حرکتی ایجاد کنند و هر سال برنامه ای برای این شخصیتها داشته باشند نه به مناسبت های صدمین و یا پانصدمین سال تولد و وفات اندیشمندی برنامه مختصری برپا دارند. همان کاری را که ترکیه کرد، هر سال یک هفته برنامه برای مولانا برگزار می کند. اگر برای هر کدام از این شاعران و عرفا و متفکران یک هفته برنامه برگزار کنیم همه ایران آباد می شود.

شیراز، همدان، اصفهان، خراسان و ... شهرهایی هستند که این مفاخر در آنجا مدفون هستند با این کارها همه این شهرها آباد می شود و همه جوانها به مطالعه آثار این نخبگان علاقه مند می شوند.

\*به صورت کلی چه گروه هایی در مقابل مولانا موضع گرفته اند و چه اشکالاتی را بیان می کنند؟

مخالفان مولانا انواع اشکالات را بیان می کنند: اول اینکه متکلمان و فقها اشکال می کنند و می گویند او ترویج صوفی گری و اباحه گری کرده است و مطالبی که او می گوید به دین مربوط نیست. عده ای از شیعیان می گویند او سنی است. عده ای کمی هم می گویند که مولانا مخالف عقل است. البته هیچ فیلسوفی چنین اعتقادی را ندارد. مهمترین فیلسوف بعد از مولانا، حضرت ملاصدراست. ملاصدرا از اشعار مثنوی استفاده کرده است. شیخ صفی الدین اردبیلی از اشعار مولانا استفاده کرده است. مقاله ای بنام #171;عقل نظری و عقل عملی از دیدگاه ملاصدرا و مولوی؛ به زبان انگلیسی نوشته شده و آرای این دو را در دو حوزه عقل نظری و عقل عملی مقایسه کردم و گفتم اینها با هم، همپوشانی و اشتراکات زیادی دارند. مطالبی که مولانا راجع به عقل گفته بسیار دقیق تر و جزئی تر از مطالبی است که فیلسوفان عقلگرای ما گفته اند.

مولانا بیش از چهارده نوع عقل را جداسازی و بحث کرده و خصوصیات هر کدام را بیان کرده است. بنابراین مخالفت مولانا با عقل، افسانه است و هیچ نسبتی با واقعیت ندارد. کسانی که می گویند مولانا مخالف عقل است، علم زده ها (علم گراها، پوزیتیویست ها) ایرانی هستند که به ابیاتی از اشعار مولانا استناد می کنند و می گویند بنا به این ابیات مولانا مخالف عقل است.

مولانا با یک نوع از عقل مخالفت می کند و آن، عقل جزئی است. حتی می گوید عقل جزئی خوب است منتها می گوید این عقل جزئی اگر تکیه بر عقل کلی یا عقل الهی نداشته باشد گمیتش لنگ است تا نتایج منفی برای بشریت نداشته باشد، اگر این عقل

حکمفرما باشد از دل آن بمب اتم و ... تولید می شود. عقل معاش باید به عقل معاد وصل باشد، عقل جزئی باید به عقل کلی تکیه داشته باشد که در مرتبه بالاتر آن عقل الهی وجود دارد که مولانا به آن عقل ربانی می گوید. این عقل ربانی است که می تواند بشر را نجات دهد اما اگر بشر در حد عقل جزئی و عقل معاش ماند محبوس در این دنیا می شود و از دل آن اسلام و رشد همه جانبه فراهم نمی شود.

مولانا با تقلیل عقل و فقط با عقل تجربی مخالفت دارد. در تفکر غربی از رنسانس به این طرف، به عقل جزئی تکیه کردند اما ما معتقد به عقل کلی و ربانی معتقد هستیم آن عقلی که به عقل کل وصل است و از طریق اتصال به عقل کل حقایق جهان را می فهمد و بعد اجتهاد و استنباط می کند و نظریه ارائه می کند. بنابراین مولانا از بزرگترین پرچم داران عقل است.

هیچ تعارضی بین عقل و عشق نیست. اینها متعلق به دو ساحت هستند. باید ساحتها را از هم تفکیک کرد. عقل و عشق متعلق به دو ساحت هستند. عقل تا ساحتی می تواند پرواز کند. از ساحتی نمی تواند وارد مرحله بالاتر برود و دیگر حوزه کار عقل نیست، بلکه حوزه قلب و عشق است. اینها با هم تعارض ندارد. حضرت شیخ صفی الدین اردبیلی می گوید: آخرین ساحت عقل، اولین ساحت عشق است. هر کدام از عقل و عشق در سر جای خود هستند.

\*در مورد نظریه خودتان در تفسیر مثنوی توضیح می دهید؟

بنده کاشف ساختار مثنوی مولوی پس از هفتصد سال هستم که این تئوری جدیدی که بنده ارائه کردم در کتابی به زبان انگلیسی نوشته شده که برنده جایزه جهانی کتاب سال 1386 شده است. پروفیسور سیدحسین نصر مقدمه مفصلی بر این اثر نوشته است. پروفیسور #171& ویلیام چیتیک؛ - مهمترین متخصص مثنوی شناس در غرب - در پشت کتاب که دانشگاه نیویورک آنر منتشر کرده، نوشته است: این کتاب، مهمترین کتابی است که حداقل به زبان انگلیسی راجع به تفسیر مثنوی نوشته شده است. این کتاب توسط #171& مهوش السادات علوی؛ با نام #171&؛ ساختار معنایی مثنوی معنوی؛ به زبان فارسی ترجمه شده است.

در طی هفتصد سال اخیر توسط مولاناشناسان و مثنوی شناسان گفته شده است که این کتابی است که فی البداهه سروده شده است و اشعارش تصادفی و به اصطلاح بی در و پیکر است و سازمان و نظم و طرح و نقشه ای ندارد. اینها معتقد بودند که ضعف مثنوی این است که داستانهایش هیچ ربطی به هم ندارد و در هر داستان هم نظمی وجود ندارد و به طور کلی هرج و مرج در مثنوی وجود دارد. ما اثبات کردیم هرج و مرج در مثنوی، افسانه است. مثنوی ساختار دقیق و کاملا نظم و سازمان دارد. این نظم و سازمانش هم تحت تأثیر قرآن است. مثنوی ساختارش را از مدل قرآن کریم گرفته است. همان طور که سوره های قرآن، ساختار دارد، مثنوی هم ساختار دارد.

دفتر اول مثنوی را در چهارده نمودار نشان دادیم، که مثلا داستان اول که شاه و کنیزک است از 9 بخش تشکیل شده است. چگونه این بخشهای مختلف با همدیگر در ارتباط هستند و همدیگر را پوشش می دهند. ارتباطشان یا به صورت تکاملی یا تعارض یا توسعه دادن مفهومی است. روش داستان در دل داستان، در دل مطالب حکایت گونه و طرح مطالب کلی یک تم اصلی را در هر نوع بخش شاه و کنیزک پی گیری می کند. بنابراین هر داستانی، تم اصلی دارد. کارکتهایی دارد که هر کدام از این کارکترها سمبل معنایی هستند و با کارکرد خاصی در این داستان قرار دارند. بنابراین برای نخستین بار ساختار مثنوی را کشف کردیم و این تئوری که مثنوی بی نظم و بی سازمان است را باطل کردیم.

\*متخصصان این حوزه چه واکنشی به کار شما داشتند؟

بزرگانی مثل پروفیسور نصر، ویلیام چیتیک، جیمز موریس، پروفیسور استعلامی، دکتر جعفر یاحقی، دکتر توفیق سبحانی و ... این نظریه را تأیید کردند و شرح مثنوی الان براساس این روش در دانشگاه های امریکا و انگلیس تدریس می شود.

کاری دیگری که در این حوزه انجام دادیم این است که ما گفته ایم که روش تفسیر بیت به بیت، مشکلی برای فهم مثنوی ایجاد کرده است و به خاطر همین روش تفسیر بیت به بیت، کارشناسان و مثنوی شناسان فکر کردند که مثنوی بی نظم است. برای تفسیر مثنوی باید تفسیر متوالی، تفسیر کل نگر (مطالب را در ارتباط با همدیگر دیدن) داشت. اگر خواننده مثنوی نگاه کل نگر داشته باشید ارتباط این اجزای نامربوط با همدیگر را می تواند حل کند اگر نگاه بیت به بیت وجود داشته باشد نمی توان ارتباط را فهمید. مثلا با دیدن قاعده

اخلاقی در وسط داستان شاه و کنیزک شاید خواننده در نگاه اول فکر کند که بی‌نظمی وجود دارد و این امر ارتباطی به کل داستان ندارد. یا داستان اول مثنوی با داستان آخر مثنوی چه ارتباطی با هم دارند؟ معمولا ارتباطی بین اینها متصور نبود. اما با تفسیر کل‌نگر، می‌توان فهمید مثلا بین داستان اول که شاه و کنیزک است در مورد طبیب الهی صحبت می‌کند با داستان دوازدهم که در مورد امام علی(ع) است و می‌گوید از علی آموز اخلاص عمل/شیر حق را مطهر دان از دغل، ارتباطی وجود دارد. در این داستان، طبیب الهی را معرفی می‌کند و می‌گوید طبیب الهی که انسان کامل و مرشد بشریت است، علی(ع) است.

ما علاوه بر اینکه ساختار هر داستانی را استخراج کردیم ارتباط ساختاری داستانهای مختلف با همدیگر را کشف کردیم، مثل همین ارتباطی که بین داستان شاه و کنیزک و داستان امام علی(ع) وجود دارد.

مثنوی داستانهای کلی و داستانهای جزئی در دل آنها دارد. این خیلی مهم است که ما دریابیم ابتدا و انتهای یک حکایت کجاست؟ برای فهم این مطلب دو روش وجود دارد: یک روش وحدت حکایتی و یک روش وحدت مفهومی وجود دارد. ما در دفتر اول وحدت حکایتی را پی‌گیری کردیم، چون جنبه حکایتی آن قوی است ولی 54 داستان بلند و کوتاه را در 12 گفتمان جمع‌بندی کردیم. یعنی هر چند داستان با هم، دارای یک بحث هستند. رابطه این 12 گفتمان را با هم نشان دادیم. علاوه بر آن، دفتر اول با دفتر ششم در ارتباط هستند یعنی شش دفتر هم با هم در ارتباط هستند روابط اینها را روشن کردیم.

\*از چه طریقی؟

از ساختارگرایان مانند لئو اشتراوس و دیگران بهره مند شدیم و اهمیت فرم را از آنها گرفتیم، اما من ساختارگرا نیستم، چون کار ساختارگرایان این است که به فرم اهمیت می‌دهند و در فرم باقی می‌مانند. من اهمیت فرم را از آنها گرفتم اما می‌گویم با تکیه بر کشف فرم می‌خواهم به محتوا برسم. از آنجا وارد حوزه هرمنوتیک رویکردی شدیم. مهمترین تکنیکی که در این حوزه به کار گرفته شد، سیکل هرمنوتیکی است. سیکل هرمنوتیکی یعنی ارجاع جزء به کل و کل به جزء. یعنی اگر می‌خواهید کل را بفهمید باید جزء را بفهمید، اگر می‌خواهید جزء را بفهمید باید کل را بفهمید. در نتیجه یک گفتمانی بین کل و جزء صورت می‌گیرد.

همچنین در این روش از تأویل‌گرایی استفاده شده است یعنی ورای ظاهر عبارات می‌رویم و آنرا به معنای باطنی که معنای اصلی است ارجاع می‌دهیم. بنابراین ما از رویکرد تأویل‌نگرانه و سیکل هرمنوتیکی استفاده کردیم و پس از آن گفتمانی بین هرمنوتیک و ساختار یعنی بین تأویل کلمات، بخشها و فرم کلی حکایت، گفتمان ایجاد کردیم و بعد به آن مفهوم عالی که در پس این گفتمان فرم و تأویل هست تعالی جستیم. حاصل آن ارائه مطالب و فهم جدید از مثنوی شده است که در تفاسیر هفتصد سال گذشته سابقه نداشته است.

یکی از آسیب‌شناسی‌های تفاسیر مثنوی در گذشته و امروز این است که مثلا ابیات مثنوی را موضوع‌بندی کردند و نظر مولانا را راجع به موضوعات مختلف بیان کردند. اشکال این روش این است که ابیات را از بافت یا از سیاق خودش جدا کردند. هر بیتی در سیاق خودش معنا می‌دهد. در یک سیاق دیگر، معنای دیگری می‌دهد.

مطلب دیگری که در مثنوی وجود دارد و ما به آن توجه کردیم این است که ابتدا باید معین کنیم که زبان مثنوی چیست؟ زبان مثنوی، یک زبان متعارف است؟ زبان فلسفی است؟ زبان تمثیلی است؟ زبان سمبلیک است؟ زبان علمی است؟ در این حوزه ها &#171;ویتنگشتاین&#171; حرفهای خوبی را مطرح کرده است. نظر ما این است که زبان مثنوی، زبان سمبلیک است. در زبان سمبلیک، یک کلمه در جاهای مختلف، معانی متفاوتی می‌دهد که با توجه به بافت می‌توان فهمید که چه معنایی می‌دهد. در این روش طبقه بندی، بافت از بیت جدا می‌شود و معنای دیگری از آن فهمیده می‌شود. برای فهم باید به سیاق بحث توجه کرد. بنابراین تفسیر ما حاصل توجه به این چهار اصل بوده است که منجر به ارائه نظریه جدیدی در ارائه ساختار فهم مثنوی مولوی شده است.

\*در این نظریه پردازی از چه اندیشه هایی استفاده کردید؟

بخشی از این نوآوری را مدیون روش علامه طباطبایی در میزان هستیم. بخشی از آنرا از متدولوژیهای جدیدی گرفتیم و در نهایت خودمان اجتهاد کردیم که انقلابی در روش تفسیر مثنوی به طور خاص و برای همه حوزه های علوم مختلف انسانی به طور عام ایجاد شد. این روش را در تفسیر قرآن می‌توان به کار گرفت که اکنون در حال نگارش تفسیر ساختاری قرآن با تکیه بر همین روش هستیم.